شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

سال هفدهم
۳ شنبه
۱۳ خرداد ۱۴۰۴
۷ ذی‌الحجه ۱۴۴۶
شماره ۴۵۰۴

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

۱۷ % رطوبت هوا	۲۰ ↓ ۳۴ ↑
صبح ۲۵	ظهر ۳۲
عصر ۳۲	شب ۲۵

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۹:۴۶
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۴۹
- غروب آفتاب ۱۸:۴۴:۵۱
- اذان صبح فردا ۰۲:۲۸:۱۶
- اذان مغرب ۱۹:۰۵:۵۸
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۲۶

دلیل آفتاب

پیرمرد، دریا بود

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

همیشه وقتی به پیرمرد فکر می‌کنم، بهتم، یک کتابخانه، یک عصا و یک عینک، تقریبا همه دارایی‌اش از دنیا، به‌گمانم همین بود. جمله‌ای شنیدم از بزرگی که می‌گفت عوض اینکه دنبال دنیا بیفتی، برای دنیا نازکن، او دنبالت می‌افتد و این انگار همه جهان‌بینی پیرمرد بود. برای دنیا نازکرد، دنیا را پس زد و شد دنیای خیلی از جوان‌های روزگارش. این جوری نبود که دستش از مال‌ومنال کوتاه باشد و پسش بزنند، اتفاقا بزرگ‌زاده بود و خاندانی متمول داشت اما چشم بست. توی احوالاتش می‌خواندم که جوانی‌هایش سیگار هم می‌کشیده و یک روز که هوس کرده، رفته سر طاقچه و دیده پاکتش خالی است و بعد کفش وکلاه کرده برود دنبال خرید سیگار و وسط راه گفته: چشمم روشن آقاسید، شدی بنده سیگار و راهی کوچه‌ات کرده و همان‌جا به خودش نهیب زده و سیگار را کنار گذاشته. دل به خدا سپردن و یقین و اعتماد و اعتقاد راسخ به خدا وکارهایش، از او آدمی ساخت که در سال‌های مبارزه گفته بود هیچ کشوری هم راهم ندهد، توی دریاها کشتی به‌کشتی سفر می‌کنم وکارم را که بیدارکردن مردم است، انجام می‌دهم. خیلی حرف است استاد اخلاق باشی، عرفان و اصول وکلام و فقه را تا پله آخر رفته باشی و نشسته باشی بر تارک مرجعیت و یکهو هدفی را که سال‌ها علمای شیعه آرزویش را داشتند، خیز برداری به‌سمت تحققش و بشوی منتهی‌الیه آرزوی کلینی‌ها و مجلسی‌ها و میرداماد‌ها و الی یومناهذا...

جمله معروفی هست که شنیدیم همه و می‌گوید: سیاست پدرومادر ندارد و سپیدخوانی این جمله این است که سیاست به معنای اکنونش مفهومی حرام‌زاده دارد؛ یعنی توافقی و زدوبندی و صلح و جنگی و معاهده و پیمانی بی‌قیدوشرط که برای رسیدن به اهداف اهلش هیچ مبنای اخلاقی ندارد و هرچیزی از یک موجود بی‌پدرومادر برمی‌آید، و او با حرفی جدید آمد، با جهانی جدید، او از حکمرانی خدا گفت و دیده شدن پابرهنه‌ها وکوخ‌نشین‌ها و یک مویشان را با کاخ‌نشین‌ها عوض نکرد. حرف‌هاش را هنوز ورق می‌زنم و می‌خوانم و می‌بینم چقدر عجیب‌اند، چقدر امروز هم به هشدارها و نهیب‌هایی که داده و زده است، مبتلاییم و چقدر پیش‌بینی‌هایش دقیق و درست بود.

سی‌وچند سال از رفتنش می‌گذرد و تشییع پیکرش، مقبولیت و عزت و شکوهش را برای همیشه تاریخ ترجمه کرد. هربارکه ایام سالگرد ارتحالش می‌شود، این بیت محمدعلی بهمنی مرحوم در ذهنم مرور می‌شود که در سوگش گفته بود:

ما به جسم شهدا گریه نکردیم مگر می‌توانیم به جان شهدا گریه کنیم

صحن سوگواری

امام پابرهنه‌ها

مرتضی درخشان
نویسنده و روزنامه نگار

گم شدم؛ توی شلوغی بی‌رحم آن سالگرد مثل یک ماهی توی دریای جمعیت گم شدم و جمعیت داشت مثل رودخانه‌ای که دهانش کف کرده باشد، این طرف و آن طرف می‌رفت و مرا با خودش می‌برد.

سیل جمعیت که آرام شد، تازه فرصت کردم گریه کنم. برای منِ هفت ساله این همه صورت غریبه، خیلی ترسناک بود؛ مثل دریایی بود که قایقی را به سختی تکان می‌دهد. هیچ دریایی چوب خشک را غرق نمی‌کند، اما طوری درهم می‌شکندش که دیگر قایق نیست، تخته‌پاره است. انگار قیامت شده و همه چیز به شکل اول خود برمی‌گردد.

پشت سرم اما ضریح بود؛ یک ضریح آلومینیومی چرک مرده که هیچ ظرافتی نداشت و شبکه‌های چهارگوشی بدون طرح آن را تشکیل می‌دادند. همین تصویر بی‌روح تنها صورتی بودکه می‌شناختم.

آدم موقع غرق شدن به هرچه امید دارد، دست درازمی‌کند. دست درازکردم و آخرین لنگر را گرفتم؛ ضریح را.

پدرم در آن شلوغی مرا پیدا کرد، توی بغل تنها کسی که می‌شناختم؛ همان آشنایی که پیدا کرده بودم. از آن روز دیگر امام خمینی برایم آدم دیگری شده بود.

پیش از آن امام خمینی برای من نقاشی سیاه‌وسفید مداد خورده‌ای بود که توی قاب نازک چوبی و ارزان قیمتی سال‌ها گوشه خانه پدربزرگ زندگی می‌کرد، با آرم و نوشته‌ای که به عمواحمد مربوط می‌شد و هدیه‌ای بود از طرف سپاه اصفهان؛ همان عمواحمدی که توی خاک عراق امانت بود؛ همان عمواحمدی که اولین بار توی همان مرقد امام دیدمش.

مصطفی پیش از من عمواحمد را دید. ما توی صحن حرم نشسته بودیم و پدرم رفت که عمواحمد را بیاورد. من پشت به ضریح نشسته بودم و پدرم عمواحمد را از گریه‌های دم ضریح کنده و آورده بود سمت ما که مصطفای رو به ضریح، اول او را دید.

توی حرم امام پابرهنه‌ها، پابرهنه راه می‌رفت و هرچه پدرم اصرار می‌کرد کفش‌های اضافی‌اش را به او بدهد، زیر بار نمی‌رفت. انگار تعمدی برای این پابرهنگی داشت، انگار برای غریبه‌هایی که از عراق رها شده بودند، امام تقدس بیشتری نسبت به ما داشت.

امام برای من خیلی چیزها بود؛ جماران بود، دعاهای توسل وکمیل مسجد محله بودکه در ایام بستری شدنش می‌خواندیم، گریه‌های صبح زود مادرم بود در نیمه خرداد، دیوان شعر آدمی بودکه از مسجد و از مدرسه بیزار شده، اما امام‌ترین تصویر من از او گلزار شهداست. من امام را نه توی جماران امروز پیدا می‌کنم، نه توی مرقد مفخر و نه توی کتاب‌ها، امام نوشته روی تمام سنگ قبرها در گلزار شهداست. بچه‌های امام خمینی را توی مقبره شهدای گمنام پیدا می‌کنم؛ همان‌هایی که روی سنگشان نوشته شده است: «فرزند روحا...». آن‌ها بهترین آینه‌داران امام هستند.

راوی اول شخص

آن صبح سیاه‌وسفید

درباره محمدرضا حیاتی که خبر رحلت امام خمینی(ره) را به اطلاع مردم رساند

محمد عنبرسوز
روزنامه نگار

محمدرضا حیاتی احتمالا مهم‌ترین شمایل گویندگی خبر در تاریخ رادیو و تلویزیون ایران است که افکار عمومی، او را با بیان تمیز و صدای صاف وگیرایش می‌شناسند. حیاتی بیش از سی سال در رسانه ملی خبر گفت، اما صدایش بیش از هر چیز به‌دلیل اعلام رسمی خبر رحلت امام خمینی(ره) در ساعت ۷ صبح روز چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸ به خاطره جمعی مردم ایران سنجاق شده است.

قرارگرفتن دربرابر عمل انجام‌شده

چنان‌که خودش نقل می‌کند، حدود نیم‌ساعت قبل از شروع بخش خبری، مطلع شده‌که این قرعه به نامش افتاده است و باید یکی از تلخ‌ترین خبرهای تاریخ معاصر ایران را برای نخستین‌بار، در عصری‌که رادیو مهم‌ترین مدیوم دریافت خبرها برای مردم بود، به عموم ملت ایران اعلام می‌کرد. دقایق قبل، هنگام و بعد از اعلام این خبر از زبان حیاتی، احتمالا در زمره متلاطم‌ترین لحظات زندگی او بوده است و شاید تنها خبری که از نظر اهمیت و لحن منحصربه‌فردش، بتواند تنه به تنه این خبر بزند، اعلام شورانگیز و حماسی خبر آزادسازی خرمشهر باشد؛ هرچند که مقوله اعلام خبرهای غم‌انگیز، امری جداگانه است و نمی‌توان فشار روانی گوینده آن را با یک خبر مسرت‌بخش مقایسه کرد.

صدای ماندگار ماتم

محمدرضا حیاتی که در آن زمان ۳۴ سال داشت، درحالی برای اعلام خبر ارتحال امام آماده می‌شد که بسیار از گویندگان با سابقه‌تر نتوانستند پشت میکروفون قرار بگیرند. حیاتی اما، گویی بعد از این واقعه رویین‌تن شد و به سطحی از تسلط در گویندگی رسید که در تمام سال‌های بعد از آن، شاید اشتباهاتش به تعداد انگشتان یک دست هم نرسید. او با اعلام خبر درگذشت امام خمینی(ره) دستش را به دیوار زده و برگشته بود و حالا دیگر سختی بیان هیچ خبری، نمی‌توانست گوینده مسلط و مقتدر اخبار تلویزیون را متزلزل کند. چه خبری می‌توانست سهمگین‌تر از این خبر باشد؟

ایران بدون رنگ

جوان‌ترها به خاطر ندارند که بزرگ‌ترین خاک‌سپاری تاریخ ایران چه مختصاتی داشت، اما اگر بخش‌های پایانی رمان «ارمیا»، نوشته رضا امیرخانی را بخوانند، تصویری غریب از مراسمی در ذهنشان نقش خواهد بست که به معنای دقیق کلمه «عزای عمومی» بود. در آن روزها گویی رنگ از رخسار ایران پریده وکشور سیاه‌وسفید شده بود.

خبرهایی که گریبان گوینده را می‌گیرند

در لیگ گویندگان خبرهای مهم وتلخ، حیاتی قهرمانی بلامنازع است؛ مردی که بدون نقش بازی‌کردن و با کنترل احساساتش، یک لحظه تاریخی را در دنیای اخبار ایران به ثبت رساند و این صدا هنوز پس از چند دهه در ذهن مردم ایران باقی مانده است. دنبال‌کنندگان اخبار تلویزیون احتمالا منقلب شدن المیرا شریفی‌مقدم در هنگام اعلام خبر فاجعه منا را به یاد دارند. این چند ثانیه نشان می‌دهد که گاهی گویندگان اخبار هم تحت تأثیر محتوای خبر قرار می‌گیرند. حیاتی اما، در آن روز فراموش نشدنی، توانست آرامشش را حفظ کند و همین عامل به رمز ماندگاری او تبدیل شد.

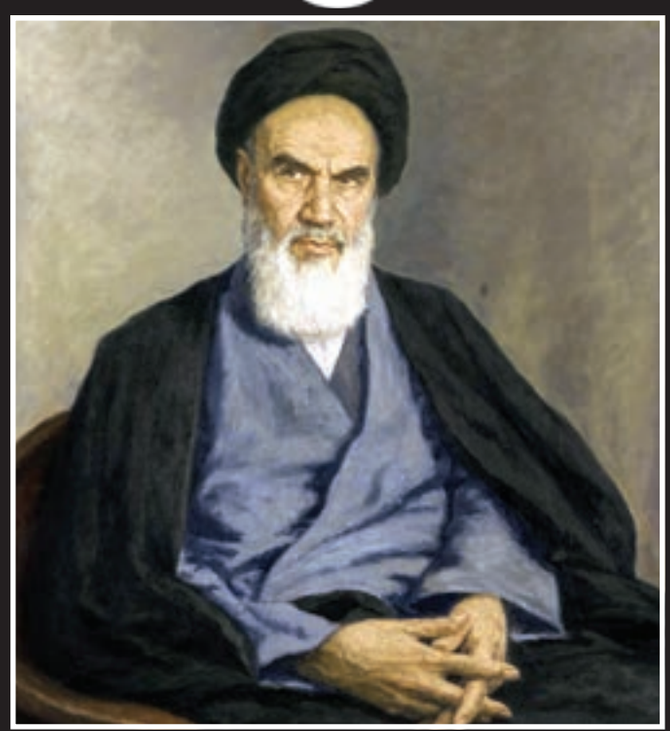

پرتره امام خمینی(ره) که کیخسرو خروش، نقاش نامی کشورمان به تصویر کشیده است. این هنرمند بیش از ۱۵ بار تصاویر متعددی از امام خلق کرده که در خاطره جمعی مردم ایران برای همیشه ثبت شده است.

همسایه هم‌درد

اندیشه تو مرگ نمی‌داند

عاطفه جعفری
نویسنده و شاعر افغانستانی

بچه‌که بودم، عکس امام خمینی(ره) روی دیوار مهمان خانه بود و شاید اولین رویاروی‌ام با امام خمینی همان تصویر بود. حتی بعدها که محصل شده بودم، عکس امام را در اولین صفحه کتاب‌هایم می‌دیدم و با هم مقایسه‌شان می‌کردم.

مثلا آن عکسی که نوه‌شان، صورت امام را بوسیده بود و زیرش نوشته شده بود: «امید من به شما دبستانی‌هاست!»، احساس وظیفه‌ای در دل خودش داشت و البته حسرتی که چرا نسل ما امام را درک نکرده است. فکر می‌کنم نزدیک سالگرد رحلت امام خمینی بودکه تلویزیون داشت تصاویر ایشان را نشان می‌داد و خاطرات عده‌ای از نزدیکان ایشان پخش می‌شد. آقای طالقانی را نشان می‌دادند و محو صحبت‌هایش بودیم که مادرم گفت: وقتی امام به رحمت خدا رفتند. من جوان بودم و خام، امام را خوب نمی‌شناختم اما وقتی خبر رحلتشان پخش شد، همسایه‌هایمان بر سر و صورت می‌زدند و صدای شیونشان کوچه و محله را برداشته بود.

خوب که دقت کردم، فهمیدم ظاهرا همسایه‌هایمان از مهاجرانی بودند که به عشق امام ترک وطن گفته بودند و حالا به دلیل رحلت محبوبشان بی‌قرار شده بودند. برایم عجیب بود این علقه‌ای که بین مهاجران و امام برقرار بوده اما بعدها وقتی مادر بزرگ شهید مدافع حرم «صادق رسولی» برایم تعریف کرد که یک روز همسرش به خانه آمده و خانواده را راهی ایران کرده و مسیر سختی را تا مرز ایران آمده‌اند و وقتی به ایران می‌رسند با دیدن پرچم ایران، چشمشان خیس می‌شود و می‌گویند: «بیرق خمینی، به بیرق خمینی رسیده‌ایم»، فهمیدم انگار این علاقه یک اتفاق الهی بوده است تا جهان اسلام این طور شیفته این مرد و انقلابش شوند که وطن را به امید امت واحده ترک کنند. یا وقتی مرحوم «سرور رجایی» از تعداد شهدای افغانستانی در جبهه‌های دفاع مقدس می‌گفت، معلوم بود که چطور این مردم دلباخته امام خمینی و اسلام بوده‌اند.

سال ۱۳۹۸ برای شب شعری که به مناسبت ۱۵ خرداد برگزار شد، وضو گرفتم و نیت کردم من هم با شعری، ادای دین کنم به امام روحا...:

تا آمدی، ستاره به حرف آمد
صبح امید شد، شب وانفسا
صد ساقه نور، پشت سرت سر زد
از بین پله‌های هواپیما
شب‌نامه‌های زخمی و دل‌خون را
نام تو التیام سحر بخشید
چشم خوشی ندیدهٔ این مردم
بر اشک‌های یخ‌زده‌اش خندید
تاریخ را نشان جهان دادی
گهواره را چه زود رها کردند
سربازهات، حضرت روحا...!
همراهت انقلاب به پا کردند
با این شکوه مشت‌گره خورده
صدها هزار حنجره فریادیم
تا لحظه فرج برسد بی‌شک
ما وامدار نیمه خردادیم
تاریخ را ورق زدم از خرداد
فصل غمت به اشک روان طی شد
تقویم را ورق زدم از خرداد
ناگاه روز سیزده دی شد
باری‌که بذر مهر تو در دل‌ها
دلشوره تگرگ نمی‌داند
اندیشه تو زنده‌تر از پیش است
اندیشه تو مرگ نمی‌داند
چون اتصال چشمه و سرچشمه
اندیشه‌ات نفس به نفس جاری است
در گوش کودکان فلسطینی
این انقلاب، نغمه بیداری است

مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره)
توسط هیئت خانواده شهدا
سخنران: آیت ا... علم الهدی
امام جمعه محترم مشهد مقدس
مداح: حاج صادق آهنگران
زمان: چهارشنبه ۱۴ خرداد همراه با نماز ظهر و عصر
مکانه: بولوار شهید رستمی، حسینیه رهروان روحا... خانواده شهدا
ویژه آقایان